



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

درس دوازدهم

گذر سیاوش از آتش

سیاوش ، فرزند کاووس ، شاه خیره سر کیانی است که پس از توگد رستم او را به زابل برده ، رسم پهلوانی ، فرهیختگی و رزم ویزم به او می آموزد. در بازگشت ، سودابه ، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می بندد اما او که آزر و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است ، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می شود ...

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که دو سپید مانند نهان

قلمرو زبانی :

موبد : روحانی زرتشتی ، مشاور / سپهبد : سپه « سپاه » + بد « بزرگ » پادشاه ، منظور کی کاووس است

قلمرو ادبی :

جناس : جهان ، نهان / مراعات نظیر : شاه ، موبد ، سپهبد

قلمرو فکری :

مشاور به کی کاووس گفت : « غم و غصه پادشاه پنهان نخواهد ماند (باید راهی برای آن پیدا کرد)

۲- سو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی :

پیدا کنی : آشکار سازی / گفت و گوی : حقیقت موضوع / سبوی : کوزه ، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه

داشتن مایعات / بپای زدن سنگ را بر سبوی : باید آزمایش و امتحان کنی

قلمرو ادبی :

کنایه : سنگ بر سبوی زدن کنایه از آزمایش کردن / تضاد : سنگ ، سبوی

قلمرو فکری :

اگر می خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آنها را مورد آزمایش قرار بدهی (تا حقیقت روشن بشود)

۳- که هر چند فرزند هست ابرجمد دل شاه از اندیشه یلد گزند

قلمرو زبانی :

شاه : کی کاووس / اندیشه : بدگمانی ، اندوه ، ترس ، اضطراب ، فکر / گزند : آزرده /

قلمرو ادبی :

مجاز : دل مجاز از وجود

قلمرو فکری :

هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد

۴- وزین دختر شاه هاماوران پر اندیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی :

هاماوران : هاماوران مخفف هامون و ران یعنی صاحبان دشت و صحرا . بلاد یمن را گویند. « ان » پسوند مکان است / پراندیشه گشتن :

نگران و مضطرب شدن / به دیگر کران : از طرف دیگر .

قلمرو فکری :

از طرف دیگر ، نسبت به سودابه نیز بدگمان بود (کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد ، علاوه بر گرفتن باج و

خراج ، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد.)

۵- زهر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را باید گذشت

قلمرو ادبی :

تلمیح: به اعتقاد قدما برای تشخیص گناه کار از بی گناه ؛ یک راه ، گذشتن از میان آتش بود : فک اضافه گذشتن یکی

قلمرو فکری :

وقتی کار به این مرحله رسید ؛ یک نفر باید از میان آتش عبور بکند

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو زبانی :

سوگند: قسم، واژه تحول پیدا کرده ؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم است / چرخ : آسمان / گزند : آسیب /

قلمرو ادبی :

استعاره : چرخ بلند استعاره از آسمان / تشخیص : چرخ بلند سوگند بخورد

قلمرو فکری :

آسمان چنین قسم یاد کرده است که هرگز بر بی گناهان آسیبی نمی رسد (اشاره به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است ، پس بی گناهان را نمی سوزاند)

۷- جهاندار ، سودابه را پیش خواند ، بی با سیاوش به گفتن نشاند

قلمرو زبانی :

جهاندار : کی کاووس / به گفتن نشاند: رو به رو کرد

قلمرو فکری :

کی کاووس سودابه و سیاوش را رو به رو کرد.

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه کرد و سر دل ، نه روشن روان

قلمرو زبانی :

هر دوان : هر دو ؛ « ان » نشانه جمع است (سودابه و سیاوش) / مرا دل : دل من ؛ « را » فک اضافه /

قلمرو ادبی :

کنایه : « ایمن نگردیدن دل » و « روشن نگشتن روان » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است / حس آمیزی : روان روشن

قلمرو فکری :

سرانجام کی کاووس گفت : دل و جانم از هر دو نفرتان آسوده نمی شود

۹- مگر گشت تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی :

مگر : به جز ، جز اینکه / تیز : سوزان / پیدا کند : مشخص کند / گنه کرده : انسان گناه کار /

قلمرو ادبی :

تلمیح : به اعتقاد قدما که آتش انسان گناه کار را تشخیص می دهد و نمی سوزاند. / تشخیص : آتش چیزی را مشخص کند

قلمرو فکری :

به جز این که آتش سوزان ، انسان گناه کار را مشخص سازد و او را رسوا کند.

۱۰- چنين پانخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

قلمرو زبانی :

گفتار : گفت (بن ماضی + ار)

قلمرو ادبی :

ایهام : راست گویم : الف) راست گو هستم ب) راست می گویم

قلمرو فکری :

سودابه چنين پاسخ داد که من راست گو هستم « راست می گویم » (بايد سياوش مورد آزمایش قرار گیرد) نه من .

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که « رایت چه میندکنون اندرین؟ »

قلمرو زبانی :

پور: پسر / شاه زمین : کی کاووس / رایت : نظر تو / اندرین : در این باره /

قلمرو ادبی :

مجاز : « شاه زمین » مجاز از شاه ایران /

قلمرو فکری :

کی کاووس به سیاوش گفت : « نظرت در این باره چیست؟ »

۱۲- سیاوش چنين گفت که « ای شریار که دوزخ مرا زین سخن کشت خوار

قلمرو زبانی :

شریاریار: مرکب از « شهر + یار » / دوزخ : جهنم / خوار : حقیر و کوچک را : حرف اضافه

قلمرو ادبی :

مجاز : دوزخ مجاز از « آتش دوزخ »

قلمرو فکری :

سیاوش چنين جواب داد که ای پادشاه ، آتش جهنم در برابر این تهمت برای من حقیر و ناچیز است.

۱۳- اگر کوه آتش بود هرسم از این تنگ خوار است اگر بگذرم»

قلمرو زبانی :

سپردن : طی کردن ؛ پیمودن / تنگ : تنگه آتش / خوار : کوچک و حقیر /

قلمرو ادبی :

اغراق : کوه آتش / تشبیه : آتش مانند کوهی باشد

قلمرو فکری :

اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد برای من آسان است (نظر دکتر کزازی : « اگر کوه آتش در برابرم باشد ، آن را به پای در خواهم نوشت و از این کوه ، حتی حتی اگر در دشواری گذار مانند « تنگ خوار » باشد ، خواهم گذشت . »

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی :

اندیشه : ترس / پر اندیشه : غمگین و ناراحت / نیک پی : خوش قدم ، نیک نژاد /

قلمرو فکری :

کی کاووس از دست فرزند و همسر خود غمگین شد

۱۵- «کزین دو یکی کر شود نابه کار از آن پس که خواند مرا شریار؟»

قلمرو زبانی :

کزین دو : از این دو نفر / نابه کار : گناهکار / شریار : پادشاه

قلمرو فکری :

اگر از این دو نفر یکی هم گناهکار باشد ، بعد از آن چه کسی مرا پادشاه خواهد خواند ؟ (کسی مرا پادشاه نخواهد خواند)

۱۶- همان به کزین زشت کردار ، دل بشویم کنسم چانه دل کس»

قلمرو زبانی :

به : بهتر است / دل گسل : کارِ دل آزار ، صفت جانشین موصوف (چاره کارِ دل گسل)

قلمرو ادبی :

کنایه : دل شستن کنایه از قطع امید کردن ، خود را رها ساختن

قلمرو فکری :

و اینکه بهتر است که از این کار زشت (آنها) خیالم را راحت کنم ، چاره ای بجویم و غم اندوه دلم را از بین ببرم

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت ، صد کاروان

قلمرو زبانی :

دستور : وزیر ، مشاور / ساروان : شتر بان / هیون : شتر ، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام / صد کاروان : زیاد

قلمرو ادبی :

جناس : ساروان ، کاروان

اغراق : صد کاروان

قلمرو فکری :

به مشاور دستور داد تا به ساربان بگویند شتران زیادی را از دشت بیاورند.

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی :

جهانی : مردم زیادی / نظاره شده : نگاه می کردند / هم گروه : جمع ، با همدیگر کوه : ممیز است (دو کوه هیزم)

قلمرو ادبی :

اغراق : هیزم دو کوه / تناسب : دشت ، کوه (تضاد : دشت صاف است و کوه برآمدگی دارد)

مجاز : « جهان » منظور مردم جهان است جناس : شاه ، راه

قلمرو فکری :

در دشت هیزم های زیادی گذاشتند مردم همه برای دیدن جمع شدند

۱۹- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو زبانی :

سوگند: معنای قدیم خود را از دست داد و معنای جدید گرفت.

قلمرو ادبی :

جناس : شاه ، راه

قلمرو فکری :

در زمان کی کاووس راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار این بود (زیرا اعتقاد داشتند که آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند!)

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی :

موبد : مشاور ، وزیر /

قلمرو فکری :

شاه به مشاور دستور داد که بر روی چوب نفت سیاه بریزند

۲۱- بید دو صد مرد آتش فروز دیدند؛ گفتی شب آمد، به روز

قلمرو زبانی :

آتش فروز : آتش افروزنده / دو صد : بسیار / دمیدند : افروختند / دمیدن آتش ؛ افروختن آن . گرفتن آن . پدید آمدن آن ؛ با دهان دم دادن آتش را تا برافروزد. / گفتی : انگار ، مثل این که / آمد : شد

قلمرو ادبی :

اغراق : دو صد / تضاد : شب ، روز / تشبیه : روز مثل شب شد کنایه : تاریک شدن

قلمرو فکری :

مردان زیادی آمدند و آتش برافروختند و از دود سیاه آتش ، انگار روز روشن به شبی تیره و تاریک تبدیل شد.

۲۲- نخستین دمیدن یه شد ز دود زبانه برآمد پس از دود ، زود

قلمرو زبانی :

نخستین : در لحظه اول / زبانه : چیزی که مشابهت به زبان داشته باشد چون زبانه آتش .

قلمرو ادبی :

جناس: دود ، زود / تناسب: دمیدن ، دود ، زبانه

قلمرو فکری :

در همان لحظه اول ، از دمیدن ، دودی سیاه برخاست و بعد از آن دود ، زبانه آتش سر کشید.

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خدانش گریان شدند

قلمرو زبانی :

سراسر : وندی مرکب (« ۱ » میانوند) / همه دشت : همه مردم / بریان شدند: غمگین شدند / - ش : مضاف الیه . مرجع ، سیاوش است /

قلمرو ادبی :

مجاز : دشت / تضاد : خندان ، گریان / جناس : بریان ، گریان

قلمرو فکری :

همه مردم غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش ، گریه می کردند (سیاوش چهره ای خندان داشت و در حالیکه مردم گریه می کردند)

۲۴- سیاوش بیام به پیش پدر کی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی :

خود: کلاه جنگی / زرین: طلایی ، صفت بیانی نسبی /

قلمرو ادبی :

تناسب: خود ، سر

قلمرو فکری :

سیاوش پیش پدر آمد در حالیکه کلاه خود طلایی بر سر داشت

۲۵- شیار و با جامه های سپید لبی پر ز خنده ، دلی پر امید

قلمرو زبانی :

هشیوار : هوشیار ، هوشیارانه ، آگاهانه / جامه : لباس / سپید : سفید ؛ (پوشیدن جامه سپید ، به هنگام گذر از آتش هم می تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش باشد ، هم نشانی از آن که سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می خرد: جامه سوگ ، در ایران کهن ، سپید است. « نامه باستان »)

قلمرو ادبی :

تناسب : لب ، خنده - لب ، دل

قلمرو فکری :

سیاوش هوشیارانه و با لباسی سپید ؛ در حالیکه لبانش پر از خنده بود در دل امیدوار (به لطف خدا)

۲۶- کی تازی ای بر نشسته سیاه ، همی خاک نعلش بر آمد به ماه

قلمرو زبانی :

تازی : اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک ، تازنده ، اسب عربی / برنشسته : سوار شده / سیاه : سیاهی اسب سیاوش نشانه نژادگی و بارزگی او است ، در روزگاران گذشته ، اسب سیاه ارج و ارزشی ویژه داشته است و آن را خجسته و مبارک می دانسته اند. نام این اسب « بهزاد » بود / نعل : آهنی که بر کف ستور می کنند /

قلمرو ادبی :

اغراق: خاک نعل به ماه برسد / مجاز : ماه (آسمان)

قلمرو فکری :

سیاوش ، سوار بر اسب سیاه رنگی شد که با شکوه و هیبت گام بر می داشت و خاک نعلش به آسمان می رسید

۲۷- پراکنده کافور بر نوشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی :

کافور : ماده معطر جامدی که از برخی گیاهان مخصوصا نوعی درخت به دست می آید چون خاصیت ضد عفونی دارد ، به هنگام کفن و دفن ، بر اجساد مردگان می زنند / پراگندن کافور : نشانی از آمادگی سیاوش است برای مردن و بی بیمی او از مرگ .

قلمرو ادبی :

کنایه : کافور پراگندن

قلمرو فکری :

سیاوش ، آن گونه راه رسم قدیم بود ؛ خود را آماده مرگ کرده بود و از مرگ بیمی نداشت.

۲۸- بدان که که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره ، بروش نماز

قلمرو زبانی :

باز شد : باز آمد / باره : اسب / نماز بردن : تعظیم کردن ، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم.

قلمرو ادبی :

کنایه : نماز بردن

قلمرو فکری :

سیاوش ، وقتی پیش کاووس شاه باز آمد ، از اسب فرود آمد و او را تعظیم کرد

۲۹- رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی :

رخ : چهره / پر شرم : قید / ش : مضاف الیه « سخن گفتن با پسرش را نرم دید » / نرم : قید /

قلمرو ادبی :

حسن آمیزی : سخن نرم ، شنیدنی است نه دیدنی / جناس : شرم ، نرم / نرم سخن گفتن : کنایه از مهربانی کردن /

قلمرو فکری :

چهره کاووس را پراز شرم و حیا دید ، در حالیکه با پسرش ، سیاوش ، به نرمی سخن می گفت.

۳۰- سیاوش بدو گفت : « انده مادر کزین سان بود کسروش روزگار

قلمرو زبانی :

روزگار : دو تلفظی

قلمرو فکری :

سیاوش به کاووس گفت : « غمگین نباش ، گردش روزگار چنین است

۳۱- سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناه هم ریایی مراست

قلمرو زبانی :

سر : وجود / شرم : حیا / بهایی : ارزشمند ، پربها / « و » همراهی : یعنی سری شرم زده اما والا و ارجمند / اگر : حتماً

قلمرو ادبی :

مجاز : سر / جناس : بهایی ، رهایی

قلمرو فکری :

وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم (که آن را با گناه آلوده نمی سازم) پس اگر بی گناه باشم (که حتماً بی گناه هستم) بدون

شک نجات خواهم یافت .

۳۲- ورایدون که زین کار ، ستم گناه بجهان آفرینم ندارد نگاه

قلمرو زبانی :

ور : و اگر / ایدون : چنان چه / زین : از این / مَ : در « هستم » متمم است (بر من است) / جهان آفرین : خداوند / م : مرا « مفعول »
قلمرو ادبی :

جناس : گناه ، نگاه (جناس ناقص اختلافی)

قلمرو فکری :

و اگر از این کار، بر من گناهی است (اگر گناهی بر عهده من باشد) / بدون شک ، خداوند مرا زنده نگاه نمی دارد.

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش»

قلمرو زبانی :

یزدان : خداوند / نیکی دهش : نیکی دهنده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت ، گرمی و حرارت /

قلمرو ادبی :

اغراق : کوه آتش / تشبیه : آتش مانند کوهی است / کنایه : تپش یافتن کنایه از هراسیدن / تناسب : آتش ، تپش

قلمرو فکری :

به لطف و رحمت خداوند نیکی دهنده ، از این کوه آتش هیچ گرمای آزاردهنده ای را احساس نخواهم کرد (هیچ آسیبی به من نخواهد رسید)

۳۴- سیاوش یه را به تدی باخت شد تک دل ، جنگ آتش باخت

قلمرو زبانی :

سیه : اسب سیاه (صفت جانشین موصوف) / تنگ دل : غمگین / بساخت : آماده شد /

قلمرو ادبی :

تشخیص : به جنگ آتش رفتن / کنایه : تنگ دل شدن کنایه از ناراحت شدن / جناس : تاخت ، ساخت / مراعات نظیر: سیه ، تاخت

قلمرو فکری :

سیاوش به سرعت اسب سیاه را تازاند ؛ ناراحت و غمگین نشد و به جنگ آتش رفت.

۳۵- زهر سو زبانه می برکشید کسی خود و اسب سیاوش نید

قلمرو زبانی :

زبانه : زبانه آتش بدون دود / همی بر کشید : ماضی استمراری / خود : گلاهِ جنگی /

قلمرو ادبی :

مجاز : خود (مجاز از سیاوش)

قلمرو فکری :

از هر سو زبانه آتش شعله ور بود ؛ کسی سیاوش را در میان آتش نمی دید.

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو زبانی :

دشت : مردم دشت / دیدگان : چشمها / او : سیاوش

قلمرو ادبی :

مجاز: دشت / دیدگان پر زخون : کنایه از غم و انوه بیش از اندازه

قلمرو فکری :

مردمان با دیدگان گریان به آتش نگاه می کردند تا ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی :

غو: بانگ و خروش، فریاد / شاه نو: سیاوش /

قلمرو ادبی:

جناس: نو، غو

قلمرو فکری :

مردم وقتی سیاوش را دیدند فریاد کشیدند (گفتند) که او از آتش، به سلامتی بیرون آمده است

۳۸- چنان آمد اسپ و قباي سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی :

قبا: نوعی لباس / سمن: یاسمن، گلی سفید رنگ و خوشبو، در اینجا مطلق «گل» /

قلمرو ادبی :

کنایه: سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / ویژگی خرق عادت حماسه /

قلمرو فکری :

سیاوش، بی هیچ گزند و آزار، از آتش گذشت؛ آنچنان که گویی به جای آتش سوزان، گل یاسمن و زیبا را در کنار داشت.

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکمان بود

قلمرو زبانی :

بخشایش: از جرم گناه کسی گذشتن (از مصدر «بخشودن») / دم آتش: تأثیر گرمای آتش

قلمرو ادبی :

تضاد: آتش، آب /

قلمرو فکری :

وقتی بخشایش و لطف خداوند شامل حال کسی بشود؛ گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود.

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی :

هامون: دشت و صحرا و زمین هموار خالی از بلندی و پستی . /

قلمرو ادبی :

تشبیه: کوه آتش / مجاز: شهر و دشت مجاز از مردم در دشت و شهر / مراعات تطویر: هامون، دشت و شهر

قلمرو فکری :

وقتی سیاوش از میان کوه آتش بیرون آمد و به دشت رسید؛ همه مردم، شادمانه، فریاد کشیدند.

۴۱- همی داد مرده کی را دگر که بنخود بر بی کنه دادگر

قلمرو زبانی :

را: حرف اضافه / دگر: نهاد / بی گنه: شخص بی گناه / دادگر: خداوند دادگر

قلمرو فکری :

مردم به هم مژده می دادند که « خداوند انسان بی گناه را « سیاوش » بخشیده است.

۴۲- می کند سودابه از خشم موی می ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی :

همی کند : می کند (ماضی استمراری) / موی کندن : شدت ناراحتی / آب : اشک (می تواند در معنی « عرق » هم باشد) / خستن : زخمی کردن ، مجروح کردن / روی خستن : شدت ناراحتی /

قلمرو ادبی :

کنایه : موی کندن / روی خستن / جناس : مو ، رو

قلمرو فکری :

سودابه از شدت ناراحتی موهایش را می کند ؛ اشک می ریخت و صورتش را چنگ می گرفت (چون گناهش داشت آشکار می شد)

۴۳- چو پیش در شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه کرد و نه خاک

قلمرو زبانی :

چو : وقتی / شد : رفت

قلمرو ادبی :

تناسب : دود ، آتش - گرد ، خاک / جناس : پاک ، خاک / ایهام : پاک (الف) تمیز (ی) بی گناه

قلمرو فکری :

وقتی سیاوش پیش کاووس رفت ، برلباسش نه دودی و آتشی بود و نه گرد و خاکی (نشان بی گناهی)

۴۴- فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپید پیاده سپاه

قلمرو زبانی :

سپهبد : کی کاووس /

قلمرو ادبی :

تناسب : اسب ، سپاه / تضاد : اسب ، پیاده / واج آرایبی /

قلمرو فکری :

کی کاووس از اسب پیاده شد (با این کار او) همه سپاه از اسبان خود پیاده شدند.

۴۵- سیاوش را تنگ در گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو زبانی :

تنگ : به سختی و گرمی ، قید است / در بر گرفت : در آغوش گرفت / اندر گرفت : شروع کرد

قلمرو فکری :

کی کاووس سیاوش را به گرمی در آغوش گرفت و از کردار بدش نسبت به او ، عذر خواهی کرد

قلمرو زبانی :

۱ - همانطور که می دانیم به دو روش زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

- توجه به روابط معنایی واژگان

* اکنون بنویسید با کدام یک از روش ها می توان به معنای واژه « اندیشه » در بیت های زیر پی برد ؟

الف (چو شب تیره گردد شبیخون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی

توجه به روابط معنایی واژگان: از کلمه « ترس » متوجه می شویم که اندیشه به معنی « اضطراب » است

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب دلان را پیشه این است نظامی

قرار دادن واژه در جمله: اندیشه « در این میت به معنی « فکر » است

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی

قرار گرفتن در جمله: با توجه به داستان، « در این میت » به معنی « اندوه و اضطراب » است.

۲ - بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مراد دل ، نه روشن روان

سرانجام گفت: « از هر دوان نه دل من و نه روان روشنم ایمن نکرد »

۳ - به جمله های زیر توجه کنید:

الف) او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت.

ب) آن نامدار ، لشکری عظیم ساخت.

ج) استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت.

د) او با ناملایمات زندگی ساخت.

فعل « ساخت » در هر یک از جمله های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است ، پس واژه « ساخت » در هر یک از

کاربردهایش ، فعل دیگری است.

- فعل های « گذشت » و « گرفت » در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند . برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

گذشت :

۱) زمان به سرعت گذشت. ۲) بدلم گذشت که خبر خوشی در راه است.

۳) گذشت ، کار بزرگان است. ۴) خرس از پل گذشت. و...

گرفت :

۱) من دست او را گرفتم. ۲) گرفتم که کار با تمام کردی ؛ بعد چی ؟

۳) پنجم غروب دل آدم می گیرد ۴) پنجم ورزش باید مواظب باشیم عضلات پانگیرد. و...

قلمرو ادبی :

۱ - کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید:

سنگ بر سوزون: آزمایش کردن
تنگ دل شدن: ناراحت

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیايد زدن سنگ را بر سبوی

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت

۲ - دو نمونه « مجاز » در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چرخدانش گریان شدند: «دشت» مجاز از «مردم»

چو از کوه آتش به مومن گذشت / خروشیدن آمد ز شرو ز دشت: «شرو دشت» مجاز از «مردم»

۳ - برای هر یک از زمینه های حماسه ، بیت متناسب از متن درس بیابید.

الف) قهرمانی : اگر کوه آتش بود سپهرم / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

ب) خرق عادت : چو از کوه آهین به مومن گذشت / خروشیدن آمد ز شرو ز دشت

ج) ملّی : مگر کاتش تیزید کند / گنه کرده را ز دور سو کند (معتقد بودند آتش کتا حکار را از بی گناه تشخیص می دهد)

قلمرو فکری :

۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

وقتی مردم سیاوش را دیدند که سالم از میان آتش بازگشته است؛ شادمانه فریاد کشیدند که شاه نوسالم آمده است

۲ - «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زبان هر که نمرودی است گو می ترس از آن مولوی

هر دو به این نکته اشاره دارد که «آتش بی گناه مان را آسیب نمی رساند؛ تنها تحکاران و ظالمان هستند که باید از آزمون آتش بترسند و وحشت کنند.»

۳ - نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست سنایی	سیاوش بدو گفت اندوه دار کزین سان بود گردش روزگار	روزگار همه آزاد مردان را ناراحت و تنگین می سازد
گریز از گفّش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ سعدی	اگر کوه آهین بود سپهرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم	زندگی باننگ تحمل ناپذیر است. مرگ بتر از زندگی باننگ است.

گنج حکمت

به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تپاول به مال رعیت دراز کرده بود و جو را دیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از یکایک فعلش به جهان برفتند و از کبریت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تنی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد گود ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده حلقه به گوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیکانه شود حلقه به کوش

باری، به مجلس او، کتاب شاهنامه همی خوانند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر، ملک را پرسید: «بیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»

گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»

گفت: «ای ملک چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مگر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

ملک گفت: «موجب گرد آمدن پناه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشاه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»

نکند جو ریشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

گلستان، سعدی

قلمرو زبانی :

یکی را : از یکی / ملوک : ج ملک ، پادشاه / عجم : ایرانی / ملوک عجم : پادشاهان ایرانی / تپاول : دراز دستی ، تجاوز ، دست بیداد / رعیت : عامه مردم / جور : ستم / مکاید : ج مکیدت ، کیدها ، حيله ها / فعل : کار ، عمل / مکاید فعلش : کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود / به جهان برفتند : به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند / کربت : غم ، اندوه ؛ کربت جور : اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع : محصول زمین های زراعتی ؛ ارتفاع ولایت : عایدات کشور و درآمدهای مملکت. / نقصان پذیرفت : کاهش یافت / فریاد رس : یاور ، دستگیر ، مددکار / حلقه به گوش : فرمانبردار و مطیع شده / بیگانه : اجنبی ، غریب /

شعر بیت اول: هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند ، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

حلقه به گوش : برده لطف کن لطف : تکرار

شعر بیت دوم: بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می شود.

باری : خلاصه / به مجلس او در : دوحرف اضافه برای یک متمم / زوال : نابودی / هیچ توان دانستن : آیا می توان دانست ؟ هیچ : قید پرسشی / حشم : چاکران / مملکت بر او مقرر شد : پادشاهی و فرمانروایی به دست او قرار گرفت / به تعصب : به حمایت ، جانبداری / سر پادشاهی نداری ؟ : اندیشه سلطنت نداری ؟ / گفت : « پادشاه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو

و خدایی که در این نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

را این هر دو نیست. «: وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده‌گی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند، و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری. / و رحمت: و رحمت لازم است (حذف به قرینه لفظی) / ایمن: بی ترس و بیم / جورپیشه: ستمگر / طرح ظلم افکندن: ظلم را بنیان نهادن

قلمرو ادبی:

استعاره: دست تطاول

کنایه: حلقه به گوش کنایه از فرمانبردار

مجاز: سر پادشاهی « سر مجاز از اندیشه »

قلمرو فکری:

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده حلقه به گوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قالب شعر «قطعه» است چون فقط مصراع های زوج دارای قافیه هستند (گوش – حلقه به گوش)

هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می شود.

نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

قالب شعر «مثنوی» است

ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است).

پادشاهی که ظلم را بنا کرد در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.